



سیدحسین امین

دکتر قاسم غنی و دکتر علی اکبر فیاض همکاری در تصحیح تاریخ بیهقی



تحقیق به مقام بلندی رسید و به مشهد مراجعت کرد و در دانشگاه آن شهر (و حتماً تأسیس آن دانشگاه) دارای کرسی ادبیات گردید و با هم‌دستی دکتر غنی **تاریخ بیهقی** را بصورت محققانه و دل‌پسندی به‌چاپ رسانیدند و از زمره‌ی اهل فضل و کمال به‌شمار می‌رود.^۱ سخنان جمال‌زاده نیازمند بررسی متنی Content Analysis است:

۱- این‌که در مقدمه‌ی کتاب **چشمه‌ی فیاض**، نخستین دیدار فیاض را با جمال‌زاده، سال ۱۳۴۶ در ژنو ضبط کرده‌اند،^۲ نادرست است، چرا که نخستین دیدار این دو بزرگ نزدیک سی سال زودتر در تالار منزل انتظار دکتر غنی در تهران روی داده است.

۲- این‌که جمال‌زاده پوشش فیاض را «پیراهن و تنبان و عبای مستعملی» وصف کرده است، نشان می‌دهد که اولاً، فیاض از همان جوانی اعتنایی به خودآرایی و توجهی به شیک‌پوشی نداشته است. ثانیاً، این‌که در آن تاریخ یعنی پس از وقایع مسجد گوهرشاد مشهد (مرداد ۱۳۱۴)، قبا و عمامه نداشته و دیگر در زی روحانیون نبوده است.

۳- از جهت آغاز ارتباط فرهنگی فیاض و دکتر غنی، چند نکته حائز اهمیت است. اولاً این‌که جمال‌زاده درباره‌ی عکس محمد بن زکریای رازی از زبان دکتر فیاض می‌گوید که دکتر غنی رساله‌ی در خصوص ترجیح رازی در طب بر ابن‌سینا نوشته است و جمال‌زاده از وجود آن بی‌خبر است. به‌نظر ما، این مطلب باید اشارتی باشد به مقاله‌ی دکتر غنی در مجله‌ی **داروسازی** در تاریخ پزشکی و شرح حال محمد بن زکریای رازی نوشته و بعد همان مضمون را در سخنرانی ورودی خود در ۱۳۱۵ در فرهنگستان درباره‌ی ابن‌سینا منعکس کرده است، زیرا این نطق، سه بخش مختلف دارد و آثار و جایگاه ابن‌سینا را از سه جهت ادب، طب و فلسفه بررسی می‌کند و در بخش طب اشاره می‌کند که رازی در فنون پزشکی از ابن‌سینا متخصص‌تر و متبحرتر است. بنابراین این ملاقات در تهران باید در حدود همان سال ۱۳۱۶ اتفاق افتاده باشد که اولاً دکتر غنی از مشهد به تهران رخت کشیده بود و ثانیاً، مقاله‌ی محمد بن زکریای رازی را نوشته بود و ثالثاً، در ۱۳۱۶ فیاض از مشهد به تهران منتقل شده بود. اما بعدها یعنی در فروردین ۱۳۳۱، فیاض از مصاحبت بیست ساله‌اش با دکتر غنی سخن می‌گوید^۳ و این نشان می‌دهد غنی را از لاقل ۱۳۱۱ در مشهد می‌شناخته و با او حشر و نشر داشته است.

□ مقاله‌ی حاضر، متن ویراسته‌ی سخنرانی من در مجلسی است که به مناسبت رونمایی چاپ جدید **تاریخ بیهقی** و به نشانه‌ی بزرگداشت زنده‌یاد استاد دکتر علی اکبر فیاض (وفات، تهران، ۱۳۵۰) مصحح دانشمند **تاریخ بیهقی** در دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه فردوسی مشهد در ۱۳۸۳/۱۲/۱۱ برگزار شد.

درباره‌ی **تاریخ بیهقی** و ابوالفضل بیهقی آن‌چه گفتم و شنیدنی و خواندنی‌ست، دیگران گفته‌اند و نوشته‌اند و شما شنیده‌اید و خوانده‌اید؛ آن‌چه من در این مجلس محتشم بر زبان می‌آورم، ناگفته‌ها و ناشنیده‌هایی‌ست، به اختصاص در باب روابط ادبی و فرهنگی دکتر فیاض با دکتر قاسم غنی که نخستین چاپ منقح **تاریخ بیهقی** در ۱۳۲۴ مرهون همّت این دو بزرگوار است و نیز دو سه اظهارنظر انتقادی بر تصحیح آن کتاب.

۱- روایت محمدعلی جمال‌زاده

محمدعلی جمال‌زاده درباره‌ی نخستین برخورد خود با دکتر فیاض در منزل دکتر غنی نوشته است که وی در یکی از سال‌های دهه‌ی ۱۳۱۰ که از ژنو به تهران آمده بود، شبی به منزل دکتر غنی رفته بود تا با او نزد کلنل علینقی وزیری برود. بقیه‌ی داستان را بهتر است به‌دلیل فواید تاریخی عیناً از قلم خود جمال‌زاده نقل کنیم:

«شخص ایرانی دیگری هم با لباس خیلی ساده (گویا پیراهن و تنبان و عبای مستعملی) در انتظار دکتر غنی بود. بر دیوار تالار انتظار، یک پرده‌ی نقاشی فرنگی آویخته بود و شخص دستاره‌سری را با قبا و لبّاده و ریش نشان می‌داد که در آزمایشگاهی با قرع و انبیق مشغول کارهای علمی بود. مردی که ذکرش گذشت، چون توجه مرا به آن نقاشی دید، به سخن در آمد و گفت: این تصویر محمد بن زکریای رازی، طبیب مشهور است و دکتر غنی رساله‌ی درباره‌ی او و مقایسه‌ی او در زمینه‌ی علم طب با ابن‌سینا تألیف نموده است.

این برداشت رفته‌رفته صحبت مرا با این شخص ناشناس که فهمیدم از اصحاب علم و دانش است، به درازا کشانید و معلوم شد فیاض نام دارد و از اهالی مشهد است و برای پیدا کردن شغلی با کمک دکتر غنی به تهران آمده است. این همان مرد فاضلی‌ست که با یاری دکتر غنی، خدا را شکر رفته‌رفته در تهران در کار علم و



۴- این که جمالزاده در همان صحبت‌های کوتاه خود در نخستین برخوردش با فیاض، او را از اهل علم و دانش تشخیص می‌دهد، درست است، اما این که می‌نویسد فیاض «برای پیدا کردن شغلی با کمک دکتر غنی به تهران آمده است»، امپرسیون Impression خود جمالزاده از آن مکالمات و مذاکرات است؛ به این توضیح که فیاض «برای پیدا کردن شغلی» به تهران نیامده بود، بلکه برای ادامه‌ی تحصیل در دانش‌سرا و گرفتن لیسانس از آن‌جا به

تصحیح تاریخ بیهقی: تاریخ بیهقی با تصویب و هزینه‌ی وزارت فرهنگ به سعی دکتر غنی و دکتر فیاض، تصحیح شد و عاقبت در ۱۳۲۴ به‌طور مشترک به‌نام غنی و فیاض (به همین ترتیب، یعنی با تقدّم نام غنی بر فیاض) از چاپ برآمد. اما مقدمه را تنها فیاض نوشت. فیاض در مقدمه‌ی خود تصریح دارد که در ۱۳۱۹ سعید نفیسی دست به تصحیح این کتاب زده بود؛ اما در همان اوان، وزارت فرهنگ، انتخاب

گزیده‌یی از این کتاب را برعهده‌ی دکتر غنی و دکتر فیاض گذاشت، ولی این دو «بدون این که ما با‌زاء مادی برای این تفاوت، توقع» داشته باشند، متن کل کتاب را تصحیح انتقادی کردند.

مسلم است که دکتر غنی در گرفتن بودجه از وزارت فرهنگ برای تصحیح تاریخ بیهقی هم‌چنان که برای تصحیح دیوان حافظ مقدم و مؤثر بوده است؛ اما مهم‌تر آن که خود شخصاً در مقام تصحیح و مقابله‌ی متن به‌طور منظم با دکتر فیاض (هم‌چنان که با قزوینی) صرف وقت می‌کرده است؛

چنان که سیروس غنی فرزند دکتر قاسم غنی برای من نقل کرد که من جلوی در خانه‌مان ایستاده بودم که اتومبیلی نزدیک منزل توقف کرد و مرد بسیار موقری از اتومبیل بیرون آمد و به در خانه که رسید به من گفت: دکتر تشریف دارند؟ گفتم: بله. گفت: بگویید قوام السلطنه، من دویدم و اول به اهل خانه و سپس به پدرم که با فیاض مشغول مقابله‌ی متن تاریخ بیهقی بودند، گفتم: قوام السلطنه دم در است، پدرم فرصتی برای جمع و جور شدن و لباس پوشیدن نیافت، برخاست و عبایی بر دوش انداخت و از قوام استقبال کرد و آن دو به خوش و بش پرداختند و فیاض در گوشه‌یی صم بکم نشست. تا آن که یکی از دو خادم خانه که از روستاییان سبزوار و مردی درشت‌استخوان و زشت‌روی بود، چایی آورد و شاید نه به آداب کافی به قوام تعارف کرد؛ قوام بی‌آن که به آن خادم توجهی کند، استکان چایی را برداشت و به پدرم روی کرد و گفت: دکتر! تو هنوز دست از نظربازی و شاه‌نوازی برنداشته‌یی؟ پدرم نه برداشت و نه گذاشت و گفت: جناب اشرف که خیلی سایه‌تان سنگین است و هیچ وقت به ما سر نمی‌زنید، ما هم مجبوریم با همین‌ها بسازیم.

دستت که نمی‌رسد به بی‌بی درباب کنیز مطبخی را! و فیاض از این حاضر جوابی بلکه بی‌حرمتی که غنی به قوام کرد، بهتش زد و انگشت به دندان گرفت.



فیاض



غنی

تهران آمده بود و داستان آن به روایتی که استاد دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی برای من نقل کردند، چنین است:

فیاض در مشهد پس از تکمیل تحصیلات در حوزه‌ی ادبی مشهد (نزد ادیب نیشابوری) و استفاده از محضر مدرّسان بزرگ حوزه‌ی علمیه‌ی خراسان در معقول و منقول در ۱۳۰۷ به سمت دبیر دبیرستان استخدام شده بود پس از دو سه سال تدریس در دبیرستان شاهرضا، رییس دبیرستان او را از رفتن به کلاس بالایی که سال‌های قبل در آن تدریس می‌کرد، مانع شده و گفته بود: امسال فلان دبیر تازه‌وارد را برای تدریس در آن کلاس انتخاب کرده‌ایم و برای شما در کلاس‌های پایین‌تر تدریس گذاشته‌ایم. فیاض می‌پرسد که: این دبیر تازه‌وارد بر من چه «امتیازی» دارد؟ رییس دبیرستان می‌گوید: ایشان، «لیسانسیه» است. فیاض این سخن را می‌شنود و مصمم می‌شود که این «امتیاز» را کسب کند. لذا به‌صورت متفرقه و جهشی، امتحانات رسمی را می‌دهد، دیپلم می‌گیرد، از دانش‌سرای عالی لیسانسیه می‌شود و بعد در ۱۳۲۲ از دانشگاه تهران دکتری ادبیات می‌گیرد.

خلاصه‌ی کلام این که فیاض برای ادامه‌ی تحصیل و دستیابی به نظام آموزش عالی، در ۱۳۱۶ به تهران آمده و از دکتر غنی کمک خواسته بود که بتواند وارد دانش‌سرا شود که شد، نه برای یافتن شغل.

تزکیه می‌کرده‌اند. به همین ترتیب، در داستان افشین هم، آن کسانی که همراه ابن ابودؤاد بوده‌اند، یعنی سی - چهل تن اشخاص که اعضای دفتر قاضی‌القضات بوده‌اند، معدّل و مزکی به صیغه‌ی اسم فاعل‌اند. زیرا این مزکیان و معدلان، پیوسته در دسترس قاضی بوده‌اند تا هرگاه که نیازی به وجود ایشان باشد، از چگونگی وضع گواهان و شهود متداعیین به قاضی اطلاع دهند. چنان‌که در لغت‌نامه هم به نقل از السامی فی الاسامی، ذیل معدل (به

غرض از نقل این واقعه، نه گزارش مجلس صحبت دکتر غنی با قوام‌السلطنه، بلکه اثبات همدستی و همکاری عملی دکتر غنی در تصحیح و مقابله‌ی تاریخ بیهقی با دکتر فیاض بود.

۲- تاریخ بیهقی، مصحح فیاض و غنی

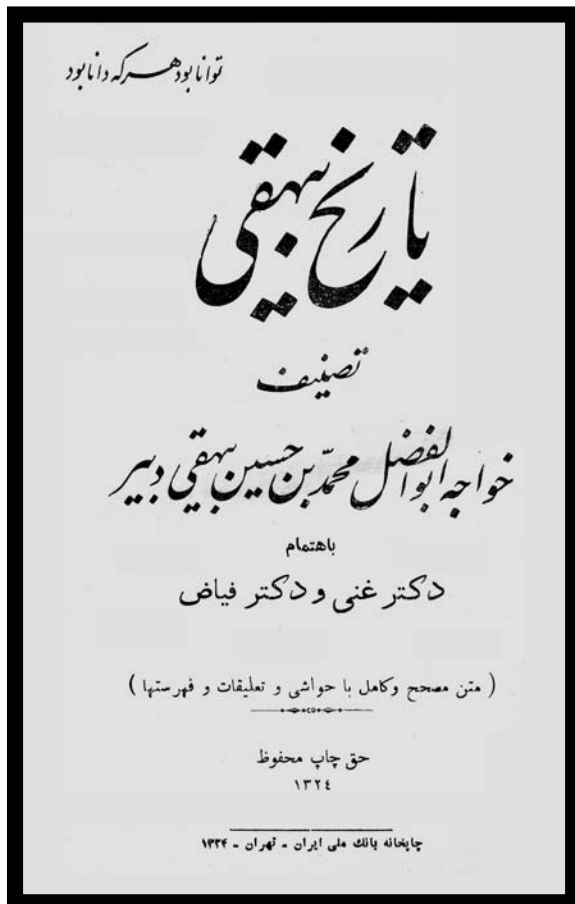
تاریخ بیهقی، یکی از چند متن مهم نثر فارسی‌ست و تصحیح یا تکمیل و تتمیم تصحیح آن، بیش از هر کس نتیجه‌ی زحمات دکتر فیاض است و چاپ جدید آن مدیون همت دکتر محمدجعفر یاحقی؛ اما درین که بعضی اغلاط به همین چاپ ۱۳۸۳ هم راه یافته و نمونه‌ی آن ضبط مزکی و معدّل در داستان افشین و بودلف به صیغه‌ی اسم مفعول یعنی معدّل و مزکی (چاپ ۱۳۸۳، ص ۱۸۸) است، در حالی که هم‌چنان که من در کتاب **تاریخ حقوق ایران** نوشته‌ام، مشاغل و مناصب معدّل، مزکی و معرف همه مشاغل رسمی اصحاب مجلس قضا بوده است و استفاده از صیغه‌ی اسم مفعولی برای ارباب مناصب و مشاغل که شغل شاغل ایشان، تعدیل (اثبات عدالت گواهان یا تزکیه، یعنی رفع جرح و نکول شهود) است، بی‌سابقه است. شواهد و نظایر و اشباه معدل و مزکی و معرف، همین معلّم، محقق، مدرّس، مربی، محدث و مبلغ و امثال این‌هاست؛ ظاهراً مصححان ارجمند به این نکته که تعدیل و تزکیه شغل شاغل معدل و مزکی در مجلس قضا و شبیه معرف یا وکیل و امین قاضی‌ست، توجه و التفات نفرموده و آن را به‌اشتباه به صیغه‌ی اسم مفعولی خوانده‌اند و دیگران (از جمله دکتر محمد معین در فرهنگ فارسی خود) هم آن را تکرار کرده‌اند.

دلیل دوم من بر این که معدّل و مزکی غلط و معدّل و مزکی درست است، این است که هم‌چنان که گفته‌اند القرآن یفسر بعضه ببعض در مورد **تاریخ بیهقی** هم در چاپ جدید که اول در داستان افشین و بودلف این واژگان را اسم مفعول ضبط فرموده‌اند، توجه نفرموده‌اند که بیهقی در داستان حسنک وزیر این هر دو واژه را به صیغه‌ی جمع «معدلان و مزکیان» ضبط کرده است و گفته است که:

«قضات بلخ و اشراف و علما و فقها و معدلان و مزکیان» در انتقال اموال حسنک به سلطان گواهی بنشستند و حاکم سجل کرد در مجلس و دیگر قضات علی‌الرسم فی امثالها. (تاریخ بیهقی، ص ۱۸۳)

واژه‌ی «مزکیان» در این بخش از داستان حسنک وزیر نشان می‌دهد که اولاً مزکیان جمع مزکی (به صیغه‌ی اسم فاعل) یعنی ترجمه‌ی «مزکون و معدلون» عربی است که همانا کارمندان دفتری دادگاه بوده‌اند و در متون عربی مانند **ادب القاضی** ماوردی (ج ۲، ص ۲۳) عیناً (به همین صیغه‌ی اسم فاعل) به کار رفته است و نه جمع مزکی (به صیغه‌ی اسم مفعول). ثانیاً، سیاق عبارت که معدلان و مزکیان را در پی «قضات، اشراف، علما، فقها» می‌آورد، نشان می‌دهد که این معدلان و مزکیان، کارکنان رسمی دستگاه قضایی‌اند، نه که اشخاص مشخص و افراد معینی که به‌طور موردی و مقطعی خودشان تعدیل و تزکیه شده باشند، بلکه کسانی‌اند که به‌طور رسمی و دائمی و کارشناسانه همه‌وقت دیگران را تعدیل و

صیغه‌ی اسم فاعل)، اول آمده است که: «آن که عدول را تزکیه او کند؛ آن که گواهی به عدالت کسی دهد...» و از قضای اتفاق، ذیل همین مدخل یعنی معدل به کسر دال مشدّد، به همین عبارت **تاریخ بیهقی** چاپ ۱۳۲۴ ص ۱۸۳ استشهد کرده است، چرا که وقتی «معدلان و مزکیان» به صیغه‌ی جمع در داستان حسنک آمده است، صیغه‌ی اسم فاعلی مسلم است؛ اما بعد **لغت‌نامه** کلمه‌ی معدل را به صیغه‌ی اسم مفعولی به «عادل شمرده شده، آن که عدالت و درستی او مورد تصدیق باشد» معنی کرده و در این جا به **تاریخ بیهقی** چاپ ۱۳۲۴، ص ۱۷۶ در داستان افشین و ابودلف استشهد کرده که: «مردی سی و چهل اندر آمدند، مزکی و معدل!» در حالی که هیچ دلیل معقولی نیست که قرائت مفرد این دو کلمه از قرائت جمع متفاوت شود و به هر حال، فیاض هم در چاپ ۱۳۲۴ «معدّل» را صحیحاً در صفحه‌ی ۱۷۶ هم‌چنان که نظر ماست، به





تسویه حساب

سعید نیاز کرمانی

دیدم شکست جام شرابی که داشتم
 بر خاک ریخت آن می نابی که داشتم
 کارم ز دست رفت، چو دستم ز کار ماند
 سستی گرفت پای شتابی که داشتم
 اسب سپید سرکش من ماند و شد خموش
 در سینه شوق پا به رکابی که داشتم
 خاموش گشت و گشت فراموش روزگار
 آن التهاب و آن تب و تابی که داشتم
 حالم کنون خراب بود ورنه آن زمان
 آباد بود حال خرابی که داشتم
 آواز و ساز و بزم می و جمع دوستان
 یادش به خیر دور شبابی که داشتم
 دیگر چه جای شکر که جای شکایت است
 بیهوده نیست خشم و عتابی که داشتم
 یکبار جان بداد و دوصد بار جان گرفت
 پاک است با خدای حسابی که داشتم
 دیگر از این شکسته چه خواهد خدای من
 خاموشی است کهنه جوابی که داشتم



تشابه اسمی استاد مشفق کاشانی (عباس
 کی منش) با من!
 دو شاعر با یک نام!

دکتر عباس کی منش - استاد دانشگاه تهران

دو شاعر دانم اندر شهر تهران
 یکی کاشانی آن یک اهل گیلان
 به شهرت «کی منش»، موسوم «عباس»
 به مُلک شعر صاحب رای و عنوان
 سخندان یار کاشانی ست «مشفق»
 که چون او کم بُود در مُلک ایران
 ولی گیلانی آن شاگرد «مشفق»
 تخلص می کند در شعر «مُشکان»

صیغهی اسم فاعل، مشکول و معرب کرده و در پاورقی برای اثبات آن به **السامی فی الاسامی** ارجاع داده است. پرسش انگیزتر آن که در چاپ ۱۳۸۳ (ص ۱۹۴)، معدلان به صیغهی اسم فاعل و مزگیان به صیغهی اسم مفعول، مشکول و معرب شده است.

نمونه‌یی دیگر از اشتباه‌هایی که در متن مصحح بیهقی راه یافته است، عبارتی است که در قصه‌ی «اقدام خواجه احمد در کار بوسهل» آمده است. در متن مصحح غنی و فیاض می‌خوانیم: «چون مسعدی برفت، خواجه با من خالی [خلوت] کرد و گفت: دیدی که چه کردند؟ که عالمی را بشورانیدند، و آن آلتوتاش است، نه دیو سبا» [تاریخ بیهقی، چاپ ۱۳۲۴، ص ۳۱۹]. غنی و فیاض در پاورقی نوشته‌اند: «کذا در سه نسخه، در یب دیو سیاه، و هیچ کدام معلوم نیست. شاید «دیویا» باشد، یعنی عنکبوت یا زیره‌با باشد به معنی آش زیره؛ به احتمال آن که چنین کلمه‌یی را در آن وقت، به عنوان مثال تحقیر استعمال می‌کرده‌اند.» در حالی که نه دیو سیاه، نه دیو سبا، و نه دیویا و نه زیره‌با، بلکه دول [دلو] آسیاست و این از امثال سائر است که می‌گویند: این فلان کس است، نه دول آسیا. اوجدی مراغه‌یی گوید: دل مخوان ای پسر که دول بود - آن که در چاه خلق گول بود.

اشتباه دیگر چاپ مصحح غنی و فیاض، معنی «اسکدار» است که در متن آمده: «اسکدار خوارزم را به دیوان آورده بودند» و غنی و فیاض در پانوشت صفحه‌ی ۳۱۹ نوشته‌اند که اسکدار به معنی «کیسه‌ی محتوی نامه است!» حال آن که در لغت‌نامه آمده که اسکدار، پیک سوار است و ملک‌الشعرای بهار گفته است: نامه‌ات آورد اسکدار علی جان!

۳- نمایندگی فیاض و غنی از مشهد

دکتر غنی چهار دوره، یعنی در دوره‌های دهم، یازدهم، دوازدهم و سیزدهم مجلس شورای ملی، از مشهد نماینده‌ی مجلس بود؛ بی‌تردید انتخاب دکتر فیاض به نمایندگی مجلس پس از دکتر غنی در انتخابات دو دوره‌ی پایانی عصر رضاشاه، یعنی در دوره‌های دوازدهم و سیزدهم مجلس از مشهد، تحت تأثیر مستقیم دکتر غنی بود. گفتنی است که زهرا شجیعی در کتاب **نخبگان سیاسی ایران**، نام کوچک دکتر فیاض را «حاجی علی‌اکبر مجید فیاض» ضبط کرده است^۴ و گویا این عنوان «حاجی» اشتباهی باشد.

۴- رفتن دکتر فیاض به مصر

مقدمات سفر دکتر فیاض به مصر در زمان سفارت دکتر غنی در مصر فراهم شد و عاقبت دکتر فیاض و چند تن استاد دیگر از جمله بدیع‌الزمان فروزانفر در ۱۳۲۷ از جانب دانشگاه فاروق اول برای ایراد سخنرانی به مصر دعوت شدند، اما تنها سخنرانی‌های فیاض درباره‌ی تاریخ ادبیات و شعر و نثر فارسی «محاضرات عن الشعر الفارسی و الحضاره الاسلامیه فی ایران» به زبان عربی در ۱۳۲۹ در اسکندریه چاپ شد. ■

پی‌نوشت‌ها: ۱- جمال‌زاده، محمدعلی، «به یاد دکتر قاسم غنی»، ماهنامه‌ی حافظ، شماره‌ی ۱۳، ص ۲۶ به بعد. ۲- عظیمی، محمد، چشمه‌ی فیاض، به مناسبت نکوداشت یکی از مفاخر، مشهد، دانشگاه فردوسی، ۱۳۸۳، صفحه‌ی الف. ۳- فیاض، علی‌اکبر، «مقدمه»، **بختی در تصوف**، تهران، یغما، ۱۳۳۱. ۴- شجیعی، زهرا، **نخبگان سیاسی ایران**، ج ۴، ص ۵۴۷.